

به نام خدا

فهرست مطالب

نه	مقدمه
۱	فصل اول پدر غایب
۱	سکوت پدر
۴	قانون سکوت
۵	پدر غایب
۶	پدران غایب
۶	پسران گم شده
۷	شکندگی هویت مردانه
۸	زنان خودبه خود زن هستند، مردان باید مرد شوند
۹	مثلث
۱۰	پدر حاضر
۱۲	پدر نامناسب
۱۴	پژوهش‌ها چه چیزی را نشان می‌دهد
۱۵	شروع با پدر
۱۷	بدن پدر
۱۷	بدن مردان به مادرشان تعلق دارد
۱۹	قلب پدر
۲۰	ترس از سایه و فرافکنی
۲۱	آلوده کردن بدن زمین

۲۱	تحسین پدران مدرن
۲۴	کهن‌الگوها
۲۴	شیطان یا ابرانسان
۲۶	عقده‌ی مادر
۲۶	عقده‌ها
۲۸	شخصیتی سالم
۳۰	نبود پدر مثل نبود ستون فقرات است

فصل دوم پسران گم‌شده

۳۳	نمایش‌نامه‌ی مردانگی
۳۳	خوش‌آمدگویی
۳۳	مقدمه‌ی کارگردان
۳۶	خلاصه‌ی نمایش
۳۸	نمایش‌نامه‌ی فردی اجتماعی
۴۰	نگرانی موفقیت
۴۱	هرگرددی گردو نیست
۴۳	عقده‌ی شیاد
۴۴	ارابه‌های آتش
۴۷	وینس؛ پسر واقعاً بد
۵۱	جوان ابدی
۵۲	بزرگسالان چگونه می‌توانند خلاق باقی بمانند
۵۵	اولین لحظه‌ی طلایی
۵۶	اغواگر به‌عنوان قربانی
۵۹	تصویر ماری
۶۱	مورد علاقه‌ی دیگری بودن با تمام هزینه‌ها

۶۴	در جست‌وجوی پدر گم‌شده
۶۵	انرژی رام نشده
۶۶	پدر شیطانی
۶۷	درد بی‌معنی
۷۰	اشراق فوری
۷۰	استاد تحول و دگرگونی
۷۱	مادر تاریک
۷۲	پرونده‌ی روان‌شناسی کریس
۷۳	پدر و مادر معتاد به الکل
۷۴	هنگامی که این مدل می‌شکند
۷۷	فصل سوم ترس از صمیمیت
.....	
۷۷	نزدیکی
۷۸	نوازش‌های سوزاننده
۸۱	کمبود زن
۸۳	هرزه‌نگاری
۸۴	عروسک‌های بادی؛ زنان یک‌بار مصرف
۸۵	آیین ونوس
۸۸	زنای با محارم میان مادر و پسر
۸۹	افسانه‌ی صمیمیت
۹۰	زبان عشق
۹۴	رها کردن
۹۷	فصل چهارم خشونت سرکوب شده
.....	
۹۷	حکایت امروزی ما

۹۹	مرد بدوی زیر بالش مادرش به خواب رفته است
۱۰۰	سرازیر شدن آدرنالین
۱۰۱	نفرت از خود و سپرهای بلا
۱۰۲	انرژی مردانه
۱۰۳	تبهکاری پارانوید (بدگمان)
۱۰۶	ببری با پوست نرم
۱۰۷	راسوبی که بوی گند سیر می دهد
۱۱۰	هنگامی که خشم بر ما چیره می شود
۱۱۳	چگونه باز کردن در قفس هانس آهنین
۱۱۵	مرد، مرد نمی شود تا زمانی که ...

۱۲۱ فصل پنجم خون پدر

۱۲۱	زخم پادشاه ماهی گیر
۱۲۳	بالا در مقابل پایین، مردانه در مقابل زنانه
۱۲۷	مراسم تشرف قبایل مختلف
۱۳۰	از بلوغ تا مردانگی: قطع عضو
۱۳۳	تولد در خون پدر

۱۳۷ فصل ششم افسردگی سودمند

	تصادفها، جداییها، زخمها و ورشکستگیها
۱۳۷	چگونه شامل مراسم تشرف به مردانگی می شود
۱۳۸	تشنگی ناخودآگاه برای تشرف
۱۴۱	تنهایی چه چیزهایی به ما می آموزد
۱۴۲	تب ماریا
۱۴۵	ایده آل های متلاشی شده

۱۴۶	سقوط با سرعتی زیاد
۱۴۸	هراس از سایه‌ی درختان
۱۴۹	غرق در کثافت
۱۵۱	«خود» متلاشی شده
۱۵۲	در یک چشم به هم زدن
۱۵۵	فصل هفتم شکستن سکوت
.....	
۱۵۵	رها کردن
۱۵۷	گفت‌وگوی درونی
۱۵۸	درمان
۱۶۰	گروه‌های مردان
۱۶۱	دوستی‌های مردانه
۱۶۱	عینک روان‌شناسی
۱۶۴	سوگواری برای پدر ایده‌آل و بخشیدن پدر واقعی
۱۶۶	شفای پدر زخم‌خورده در درون مان
۱۶۷	شکستن سکوت پدر
۱۶۹	پایان
۱۷۱	مراجع

مقدمه

هوبرت والوت، پزشک و استاد دانشگاه کبک در کانادا - هنگام سخنرانی برای کمیسیون مربوط به سلامت روان به این نکته اشاره کرد که هیچ دولتی تاکنون شورایی را برای بررسی وضع مردان تأسیس نکرده است. با توجه به اطلاعات آماری، او نشان داد که وضع سلامت عمومی در مردان تا چه اندازه بی ثبات و متزلزل است:

در طول دوران کودکی و بلوغ مردان (در مقایسه با زنان) از رشد ذهنی آهسته تری برخوردارند. این نکته به دلیل گستره‌ی محدودتری از توجه در آنها رخ می‌دهد که به علت مواردی مثل «بیش‌فعالی» به مشکلات رفتاری، نگرانی بیش از اندازه، مشکلات اسکیزوئید، اسپاسم‌های موقت یا کهنه، لکنت زبان، ادرار و دفع بی اختیار، کابوس، راه رفتن در خواب، اوتیسم و مشکلات دیگر رشد و یادگیری مثل خواندن پریشی به وجود آمده است. مردان بزرگسال اختلالات شخصیتی زیادی از جمله پارانویا، وسواس و رفتارهای ضداجتماعی (که گواه آن تعداد بیشتر مردان حاضر در زندان‌هاست) از خود نشان می‌دهند. همچنین تعداد مردانی که مشکلات و انحرافات جنسی دارند به مراتب از تعداد زنانی که با این مشکلات دست و پنجه نرم می‌کنند، بیشتر است.

دکتر والوت همچنین عنوان کرد که تعداد مردان معتاد به الکل و مواد مخدر چهار برابر زنان است. همچنین میزان خودکشی و رفتارهای پرخطر در مردان سه برابر زنان است. علاوه بر آن مردان بیشتر در معرض

بیماری شیزوفرنی قرار دارند تا زن‌ها. دکتر والوت پس از این موارد نتیجه‌گیری می‌کند که نبود و فقدان پدر یا الگوی مردانه در مردان نوجوان «می‌تواند این مشکلات رفتاری را که به جنسیت و هویت مردان بستگی دارد، توضیح بدهد.»

این نکته دلالت بر این دارد که مردان با وجود طبیعت مستقل ظاهری، در جست‌وجوی پدران‌شان هستند و بسیاری از آنها به کمک نیاز دارند. من به شخصه مشاهده کرده‌ام که این نیاز تا چه حد در آنها ضروری است و با چه نگرانی‌ای درباره‌ی این نکته با هم صحبت می‌کنند. در بهار ۱۹۸۷ پس از سخنرانی‌ای با عنوان «ترس از صمیمیت و خشونت سرکوب شده در مردان»، تصمیم گرفتم کارگاهی یک روزه برای گروهی از مردان تشکیل بدهم. یکشنبه صبح، بیست و یک مرد در سالن مرکز مطالعات یونگ در مونترال منتظر بودند. این گروه شامل پدران، مردان متأهل و طلاق گرفته، مجردها، مردانی با گرایش‌های جنسی به هم‌نوع، یک پانک، یک آشپز، یک طراح داخلی، یک حسابدار، چند هنرمند، درمانگر، کارمند اداری و معلم بودند. سن این گروه از بیست تا پنجاه سال متغیر بود. این کارگاه تجربه‌ای جالب و هیجان‌انگیز بود. در آن اعترافات زیادی را شنیدیم و نکات زیادی را به شکل شهودی درک کردیم. هنگامی که این کارگاه به پایان رسید، تمامی شرکت‌کنندگان تصمیم گرفتند این جلسه را به شکل منظم ادامه دهند.

در پاسخ به اولین سؤال، «آیا احساس می‌کنید که یک مرد هستید؟» هیچ‌یک از آنها پاسخی مثبت نداد؛ حتی کسی که بیست سال از ازدواجش می‌گذشت و کسانی که صاحب فرزند یا فرزندان بودند. بی‌درنگ بر ما روشن شد که حس هویت ما الزاماً با تجربیات مان در زندگی هماهنگی ندارد، بلکه این هویت به احساس درونی ما یا نبود این احساس بازمی‌گردد. فقدان این احساس در زندگی امروزی مردان، چیزی است که می‌خواهم در این کتاب درباره‌اش سخن بگویم. می‌خواهم درباره‌ی احساس بیچارگی این مردان و مشکلات آنها که در این جلسه‌ی درمانی به آن اعتراف کردند،

حرف بزنم. می‌خواهم درباره‌ی مسائل مردانی حرف بزنم که در جلسات مشاوره‌ی خصوصی با آنها آشنا شدم. همچنین دوست دارم درباره‌ی مواردی صحبت کنم که به کمک هم آنها را کشف کردیم؛ به‌ویژه شکنندگی هویت مردانه.

این شکنندگی احتمالاً خود را در این واقعیت نشان می‌دهد که مردان تمایل دارند اولین فرزندشان در سنین سی و پنج تا چهل سالگی به دنیا بیاید که با نسل‌های گذشته تفاوت دارد. آیا این سی و پنج تا چهل سال زمانی است که مردان نیاز دارند تا به هویتی یکپارچه در شخصیت‌شان برسند؟ به‌نظرم این دلیلی قانع‌کننده است، اگرچه عوامل دیگری نیز پشت این مسئله وجود دارد؛ عواملی مانند مقدار زیادی فردگرایی، تمایل به راحتی فیزیکی، افزایش تنش‌ها، گسترش باورنکردنی نوآوری‌های تکنولوژیکی و البته حس تردید درباره‌ی آینده‌ی این سیاره. جالب است که از دیدگاه مردان به این مسائل نگاه کنیم و این همان نکته‌ای است که قصد دارم در این کتاب دنبال کنم.

مواد اولیه‌ی این کتاب از مشاهدات بالینی مراجعان به‌عنوان تحلیلگری روانی به دست آمده است. در تمامی موارد هویت واقعی افراد را پنهان کرده‌ام و فقط از جزئیات مشکلاتی که گرفتار آن بوده‌اند، در این کتاب صحبت خواهم کرد. همچنین باید این نکته را در نظر داشته باشید که نمونه‌ها و تفسیرهایم فقط به یک وجه از افراد بازمی‌گردد؛ بنابراین در هر نمونه فقط یک بخش از شخصیت فرد نشان داده شده است. به همین دلیل ساده کردن بیش از اندازه‌ی هر مورد یا کلی‌گویی و کلی‌گرایی براساس مواردی که کامل و جامع نیستند، اشتباهی بزرگ به حساب خواهد آمد. در چندین نمونه شخصیت‌هایی تخیلی ساخته‌ام که دارای تجربیات چند فرد واقعی هستند.

در این مورد بحث‌هایم براساس تصاویر نمادین رؤیاها و تصاویر ناخودآگاه است که همیشه به مشاهدات مان‌غنا و تنوع می‌بخشد. این تصاویر موجب ابهام کمتر در بررسی موضوعات خاص می‌شود و به‌طور مستقیم ما را با دنیای احساسات و هیجانات ارتباط می‌دهند. همان‌طور که یونگ عنوان

می‌کند، تحلیل رؤیاها به تنهایی کاری علمی نیست؛ با وجود این، ارتباط میان رؤیاها روی ذهن ما اثر می‌گذارد و باعث می‌شود درباره‌ی نکات ناشناخته‌ای که در هریک از ما وجود دارد، بیندیشیم. مهم‌تر این‌که مگر با تجسم، احساس و هیجان بخشیدن به این تجسم‌ها و اجازه دادن به این احساس‌ها تا به سطح بیابند نیست که می‌توانیم ماهیت پدیده‌های روان‌شناسی را درک کنیم؟ آیا به این صورت به این پدیده‌ها شکلی عینی و ملموس نمی‌دهیم تا بتوانیم با آنها ارتباط برقرار کنیم؟ فرضیه‌های اسطوره‌ای نیز همین نقش تجسم‌ها را دارند؛ آنها باعث می‌شوند بتوانیم تجربیاتی انسانی از این پدیده‌ها داشته باشیم.

این کتاب ترکیبی است از آنچه درباره‌ی مردان در سه سال گذشته خوانده‌ام، دیده‌ام، شنیده‌ام و احساس کرده‌ام. زندگی خودم به‌عنوان یک مرد نیز در این میان نقشی مهم داشته است. البته ادعایی ندارم که نظریات مطرح شده در این کتاب کاملند و اشکالی ندارند. چنین ادعایی هدف من از نوشتن این کتاب نبوده است و به هیچ‌وجه تلاش نمی‌کنم تا در این باره حق به‌جانب به‌نظر برسم.

مسئله‌ی پدر و هویت مردانه مسئله‌ای است که در دنیای امروز با آن رودررو هستیم. این مسئله در عمق ناخودآگاه جمعی مان قرار دارد. بهترین کاری که در این مورد می‌توانیم انجام دهیم، این است که برای رسیدن به پاسخ این مسئله، باز و پذیرا باقی بمانیم. همین تصویرهایی که سد راه مان شده‌اند ما را به سوی آینده می‌کشانند. نمی‌دانم که مردانگی یعنی چه و ادعایی ندارم که می‌دانم مردان چگونه باید باشند. با این حال تلاش دارم که احساس کنم مردانگی چیست و با دنیای درونی مردان آشنا شوم. سعی می‌کنم اجازه بدهم مرد درونی‌ام از سایه به روشنایی بیاید.

هیچ‌الگوی کامل و بی‌نقصی برای مردان وجود ندارد؛ همان‌طور که خانواده‌ی کاملی وجود ندارد. همه‌ی ما محصول گذشته‌ی کم‌وبیش ناقصی هستیم که ما را برای انطباق خلاق در آینده به پیش می‌راند. خیلی از پدر و مادرهای ما برای رسیدن به نیازهای مالی باید تلاش می‌کردند و به همین

دلیل آگاهی شان تحت تأثیر این نیاز برای بقای مادی بوده است. آنها با رفتار و اعمال شان حرف می‌زدند و توان ابراز کلامی عشق و غم را نداشتند. آنها نمی‌توانستند تفاوتی میان فردیت و نقش پدر یا مادر در خود قائل شوند و از بیان احساس‌های درونی شان ناراحت بودند و خجالت می‌کشیدند.

از دریچه‌ی آگاهی می‌توانیم دنیایی متفاوت از دنیای آنها را ببینیم و به همین دلیل ارتباط برقرار کردن با آنها را غیرممکن می‌پنداریم؛ به این دلیل که این دریچه‌ها قلبی روان‌شناسانه دارند و با نگاه کردن از این دریچه‌ها دنیا را به شکل شبکه‌ای از روابط روان‌شناسانه می‌بینیم. با این حال نباید فراموش کنیم که فرصت تحصیلی و امنیت مالی که توسط پدر و مادرمان در اختیار ما قرار داده شد، ما را قادر ساخت تا به نیازهای درونی مان و نگرانی‌های امروزمان پاسخ دهیم.

در این کتاب قصد ندارم از پدرها و مادرها انتقاد کنم. روی سخن من با سکوتی است که همه‌ی ما را فرا گرفته. نقش فرزندان پسر در دنیای امروز شکستن این سکوت است. هر جا مشکلی و بی‌نظمی‌ای وجود دارد، روح حقیقت پنهان شده است؛ این روح پنهان مایه‌ی عذاب و ناراحتی مردان در دنیای امروز است. ما امروزه بیش از هر زمان دیگری نیازمند تغییر هستیم.

پدر غایب ۱

فصل اول

پدر غایب

روان تحلیلگران باید در تجسم‌های شما کندوکاو کنند و بدانند آیا شما پدری خیالی را برای خود خلق کرده‌اید، پدری نمادین دارید یا با پدر واقعی‌تان زندگی می‌کنید. تعداد زیاد موارد نمادین و خیالی که به پدر مربوط می‌شوند، همگی از توجه به این نکته‌ی مهم غفلت دارند که این موارد خیالی از واقعیت خالی‌اند.^۱

کریستیان اولیور

سکوت پدر

نوشتن این فصل را پس از به‌یاد آوردن رؤیایی که شب قبل دیدم، شروع کردم.

باید به زنی جوان کمک می‌کردم پیرمردی را کشان‌کشان به طبقه‌ی دوم ساختمانی ببرد. این پیرمرد به دست‌شویی نیاز داشت. هنگامی که می‌خواستم او را از پله‌ها بالا ببرم، محکم کمربندم را گرفته بود و هیچ تکانی به خودش نمی‌داد. بالا بردن او واقعاً کار سختی بود. باید او را همراه خودم پله‌پله بالا می‌کشیدم. تمام سنگینی او را احساس می‌کردم و نزدیک بود کمرم بشکند.

به‌نظرم رسید که این رؤیا بی‌ارتباط با شروع نوشتن این کتاب نبوده است. رویارویی با گذشته کار سختی است؛ کشیدن پیرمردی و بردن او به جایی که

1. Christiane Olivire, "Pères empêchés" ("Thwarted Fathers"), *Autrement* (Pères et fils), no. 16, Paris, June 1984, p. 205.

۲ پدر غایب

بتواند خودش را خالی کند و دوباره احساس آرامش داشته باشد. کوله‌بار گذشته چگونه روی دوشم سنگینی می‌کند و نزدیک است کمرم را بشکند. چقدر سخت است که دوباره تجربیات گذشته‌ام با پدرم را به ذهن آگاهم بیاورم! خوش‌بختانه آن زن جوان هم آنجا بود تا کمک کند. در رؤیایم دیده بودم که اصلاً این کار را به خاطر آن زن جوان انجام می‌دهم. آنیمای^۱ وجودم به شکل زن جوانی، به دنبال پایان دادن به سکوتی بود که به ارث برده بودم. با این رؤیا موارد زیادی به ذهن خود آگاهم آمده بود. روزهای خوب و بد رابطه با پدرم را به یاد آورده بودم. به یاد زمان‌هایی افتاده بودم که با هم بازی می‌کردیم و بر علیه مادرم همدست می‌شدیم. داستان‌های او را درباره‌ی بزرگ شدن در جنگل به یاد می‌آورم؛ کودکی فقیرانه ولی شادش، روزهایی را که در کارخانه‌ی چوب‌بری کار می‌کرد و مهاجرتش به شهر. این داستان‌ها برایم به افسانه‌هایی واقعی تبدیل شده بودند؛ افسانه‌هایی که هرگز تلاش نکردم به درستی به آنها گوش کنم. سپس ناگهان هنگامی که به سن بلوغ رسیدم و به حضور او نیاز داشتم، او ما را ترک کرد و ناپدید شد.

در حقیقت این من بودم که ناپدید شده بودم. این من بودم که به مدرسه‌ی روحانیان رفتم. در ابتدا هر هفته یکشنبه‌ها خانواده‌ام را ملاقات می‌کردم. به یاد دارم چگونه منتظر بودم مکالمه‌ای میان من و پدرم شروع شود. عادت داشتم در صندلی راحتی مادرم بنشینم و روزنامه بخوانم. دوست داشتم او سر صحبت را باز کند و چیزی بگوید، برایم مهم نبود درباره‌ی چه چیزی حرف بزند؛ درباره‌ی کارش، سفینه‌های فضایی یا هر چیز دیگر. سعی می‌کردم سؤالی پیدا کنم که برایش جالب باشد. ناامیدانه نیاز داشتم که حضور مرا به عنوان «مرد» بپذیرد و قبول کند، اما هرگز این چنین نشد. شاید خیلی

۱. بر طبق نظر یونگ آنیما وجه زنانه‌ی مرد است، همان‌طور که آنیموس نشان‌دهنده‌ی وجه مردانه‌ی زنان است. با اینکه جنس انسان فقط با یک کروموزم مشخص می‌شود، در حقیقت آنیما و آنیموس دو وجه متضاد جنس هر فرد است که با خود دارد. آنیما شخصیت درونی و ناخودآگاه مرد است که مانند پلی او را به دنیای درونش وصل می‌کند.

پدر غایب ۳

ساده مورد علاقه‌اش نبودم یا شاید پیش خودش فکر می‌کرد وظیفه‌اش را درباره‌ی من انجام داده است. بالاخره هرچه باشد او خرج تحصیل مرا می‌داد؛ تحصیلی که خودش از آن محروم شده بود.

بعدها هنگامی که به پایان تحصیلاتم نزدیک می‌شدم (واحساس می‌کردم او از این‌که فردی تحصیل کرده نیست، رنج می‌برد)، چند مکالمه‌ی کوتاه با هم داشتیم که همگی به بن‌بست برخورد کردند. آن‌طور که او از موقعیتش دفاع کرد، جایی برای حضور من باقی نماند. باز هم پدرم مرا تنها گذاشت و حضور مرا به رسمیت نشناخت. می‌توانستم باز هم سعی کنم، اما مرد این کار نبودم. ای کاش او می‌دانست که چقدر سخت تلاش کردم با او ارتباط برقرار کنم و چقدر به او نیاز داشتم! ای کاش در این مورد همه چیز را به او می‌گفتم. اگرچه آن زمان‌ها خیلی جوان بودم، می‌دیدم که چگونه هنگامی که عموهایم به خانه‌مان می‌آمدند با آنها گرم می‌گرفت و درباره‌ی همه چیز از خدا گرفته تا معنای زندگی با آنها حرف می‌زد و بحث می‌کرد. آن روزها طبقه‌ی بالای خانه می‌ایستادم و با دقت به بازتاب صدای آنها گوش می‌دادم. نمی‌توانستم صبر کنم. آرزو می‌کردم ای کاش من هم بزرگ بودم و می‌توانستم در بحث‌های شان شرکت کنم. سپس هنگامی که بزرگ شدم، پدرم همواره از بحث با من خودداری می‌کرد، چون ارزش‌های من با او تفاوت زیادی داشت. تنها کاری که او می‌کرد این بود که با سکوتش باعث احساس گناه در من می‌شد. در صندلی راحتی مادرم می‌نشستم و منتظر باقی می‌ماندم تا حرفی بزند. احساس می‌کردم کمرو و خجالتی هستم و از او درخواست داشتم که مردانگی‌ام را تأیید و قبول کند. سکوت پدرم همیشه به من فرمان می‌داد که پسری کوچک باقی بمانم.

این‌ها همگی بخش‌هایی از داستانی هستند که نمی‌توان به سادگی آن را غم‌انگیز خواند. علاوه بر آن من پدری داشتم که در خانه حضور داشت، در حالی که پدر بسیاری از نوجوانان هم‌سن و سالم اصلاً در خانه نبودند. بازگو کردن این داستان هنوز هم برایم ناراحت‌کننده است. تا به امروز هرگاه

می‌خواهم با پدرم جدی صحبت کنم، احساس می‌کنم زبانم در دهان نمی‌چرخد و ناتوان است. سنگینی‌ای را حس می‌کنم که میان من و او مانعی ایجاد می‌کند که نمی‌توانم از آن بگذرم؛ انگار که حرف زدن با او کاری زشت و اشتباه است. با وجود نیت خوب مان این مانع در جای خود باقی می‌ماند. تنها تفاوت این است که حالا احساس می‌کنم من هم به اندازه‌ی او در این ماجرا مقصر و مسئول هستم. پدرم را دوست دارم، اما نمی‌دانم چگونه دیواری را که میان مان وجود دارد، خراب کنم. گاهی احساس می‌کنم هرگونه خواسته‌ای برای خراب کردن این دیوار، زشت و اشتباه است. از چه چیزی این قدر هراس دارم و می‌ترسم؟

قانون سکوت

در سخنرانی‌ها و تجربیات درمانی‌ام به عنوان روان‌تحلیلگر، متوجه شده‌ام که این درد میان من و افراد زیادی مشترک است. همه‌ی مردان کم‌وبیش در این سکوت موروثی که نسل پس از نسل به آنها رسیده، زندگی کرده‌اند؛ سکوتی که نیاز پسران نوجوان برای دیده شدن و تأیید شدن از طرف پدران‌شان را نادیده می‌گیرد. گویی پدران‌مان قربانیان قانون سکوتی هستند که اگر از این قانون سرپیچی کنند، به وحدت و یکپارچگی مردانه آسیب رسانده‌اند. پدران ما به جنگل یا کارشان پناه بردند. آنها مشغول تعمیر اتومبیل، خواندن روزنامه و تماشای برنامه‌های تلویزیون شدند و از واقعیت‌های موجود به دنیایی مجازی پناه بردند. در گذشته و زمان حال مردان به نجوای فریبنده‌ی وسایل ارتباط جمعی گوش داده‌اند که مانند پریان دریایی باعث فریب اولیس شدند. وابستگی مردان به وسایل ارتباط جمعی مانند اعتیاد به ماده‌ی مخدری است که آنها را از حرف زدن و وارد شدن به رابطه‌ها بازمی‌دارد. استقلال غیرواقعی و کاذب مردان در حقیقت چیزی به جز نوع ظریفی از خودشیفتگی نیست.

در واقع نمی‌توانیم تمام تقصیر را به گردن پدران‌مان بیندازیم، چرا که آنها هم خود قربانی تاریخ هستند. در حقیقت ما امروزه از فرصت‌های بومی که به

پدر غایب ۵

فرزندان پسر اجازه می‌داد به پدران‌شان دسترسی داشته باشند، دور مانده‌ایم. مردان امروزی برای نشان دادن پتانسیل‌های مردانه به پدران‌شان فرصت‌های زیادی ندادند. از شروع عصر صنعت، ارتباط میان پدران و پسران کم و کمتر شده است. به نظر می‌رسد پسران امروزی دیگر نیاز زیادی به حضور پدران‌شان ندارند و پدران امروزی شخصیت‌هایی بیچاره‌اند که در دام سرنوشت، بی‌حاصل دست و پا می‌زنند. پدران احساس می‌کنند در خلأیی گرفتار شده‌اند و این مسئله هرچه بیشتر به بحران هویت مردانه کمک می‌کند.

پدر غایب

به معنای دیگر اگر نگاهی به مواردی بکنیم که در آن پدرها در خانه حضور نداشته‌اند، متوجه می‌شویم که مشکل پدران غایب مشکلی رایج است. برای مثال در ایالات متحده از هر پنج فرزند پسر، یکی در خانه‌ای بدون پدر بزرگ می‌شود. در حقیقت از میان هر چهار کودک، یکی در خانواده‌ای که یا پدر یا مادر در آن حضور ندارد، بزرگ می‌شود و در ۸۹ درصد از این خانواده‌ها فقط مادران حضور دارند.

در کانادا مطابق سرشماری سال ۱۹۸۶ تقریباً از هر هفت کودک یکی در خانواده‌ای بدون پدر زندگی می‌کند و یک خانواده از هر پنج خانواده فقط صاحب پدر یا مادر است و در ۷۹ درصد از این خانواده‌ها فقط مادران حضور دارند. به این شکل ۱۶ درصد کودکان فقط صاحب پدر یا مادرند و از میان آنها ۱۳ درصد در خانواده‌هایی زندگی می‌کنند که پدر در آنها حضور ندارد.^۱

۱. نتایج آمارگیری در سال ۱۹۸۶ میلادی در کانادا نشان داد که در این کشور ۴۵۳۳۴۳ خانواده دارای فرزند هستند. از این تعداد، ۸۵۳۶۴۰ خانواده توسط یک نفر مدیریت می‌شوند که ۷۰۱۹۰۵ نفر از آنها زن و ۱۵۱۷۴۰ نفر از آنها مرد بودند. از تعداد کل کودکان یعنی ۸۵۷۸۳۴۰ نفر کودکی که در این خانواده‌ها زندگی می‌کردند، ۱۱۲۹۰۰۰ نفر توسط مادر تنها و ۲۳۹۰۶۵ نفر از آنها توسط پدر تنها نگهداری می‌شدند. (منبع: اداره‌ی آمار کانادا)

۶ پدر غایب

در ایالت کبک که محل پژوهش تحلیلی ام نیز هست، این نسبت بالاتر است. از هر شش کودک، یکی بدون پدر بزرگ می‌شود. بیست درصد خانواده‌ها فقط پدر یا مادر دارند و ۷۹ درصد از این خانواده‌ها بدون پدر زندگی می‌کنند.

در فرانسه براساس اطلاعات آماری سال ۱۹۸۲ چیزی حدود ۱۳۰۷۸۶۰ کودک و نوجوان زیر ۲۴ سال در خانواده‌هایی بدون مادر زندگی می‌کنند. «سازمان رسیدگی به خانواده‌هایی که پدر یا مادر در آنها غایب است»، پیش‌بینی می‌کند که این تعداد در سال ۱۹۸۸ به حدود دو میلیون کودک برسد. در سوئیس در سال ۱۹۸۰ چیزی حدود ۱۷۰۴۸۵ کودک فقط با مادرشان زندگی می‌کردند. همان‌طور که دقت دارید این اعداد و ارقام حیرت‌انگیز است و در آنها فقط خانواده‌هایی وجود دارند که پدر حضور فیزیکی ندارد. هیچ‌کس نمی‌تواند اعلام کند آیا پدرانی که در خانه‌ها حضور دارند، برای فرزندان‌شان کافی‌اند یا خیر.

پدران غایب

«پدران غایب» واژه‌ای است که معنایی گسترده دارد. معنای این واژه شامل غیبت فیزیکی و روانی پدران است و غیبت روحی و احساسی آنها را هم دربرمی‌گیرد. این واژه همچنین بر این نکته دلالت دارد که تجسم حضور پدرانی که از نظر فیزیکی غیبت ندارند به شکلی عمل می‌کند که غیرقابل قبول است. پدران سلطه‌طلب برای مثال به استعدادهای پسران‌شان حسادت می‌کنند و هرگونه تلاش آنها را برای خلاقیت و تأیید خود، خاموش می‌کنند. بی‌ثباتی احساسی پدران الکلی باعث می‌شود پسران‌شان در حالتی دائمی از ناامنی باقی بمانند.

پسران گم‌شده

پسران گم‌شده در این میان نشان‌دهنده‌ی نبود ارتباطی عاطفی میان پدران و

پدر غایب ۷

پسران است. البته نه به این معنی که پسران کاملاً گم شده‌اند، بلکه به این معنی که پسران از دید این‌گونه پدران گم شده‌اند. کمبود توجه از طرف این‌گونه پدران باعث می‌شود پسران نتوانند با کمک پدران‌شان هویت مردانه‌ی خود را بیابند و بشناسند. پسری که از تأیید پدرش و امنیت حضور او محروم است، نمی‌تواند به‌طور کامل و به درستی وارد مرحله‌ی بلوغ و مردانگی شود. در مواردی که پدر خشونت دارد، ضعیف یا دائم‌الخمر است، ممکن است پسر خود را به‌قدری مشمئزکننده بیابد که کاملاً هویت مردانه‌اش را انکار کند. به این شکل پسر نه تنها پدرش را فردی حقیر می‌داند، بلکه سعی می‌کند به هر شکل ممکن شباهت و همانندی‌اش به او را انکار کند.

شکندگی هویت مردانه

سکوت پدر حکم به شکندگی هویت جنسی پسر می‌کند. می‌دانیم که شخصیت هر فرد با مجموعه‌ای از همسان‌سازی‌ها شکل می‌گیرد. این همسان‌سازی در واقع همان فرآیند روان‌شناسی است که فرد در آن خود را شبیه به شخصیتی دیگر می‌یابد و خود را به‌طور کامل یا نسبی براساس این الگو شکل می‌دهد.^۱ برای این‌که هویت‌تان را شکل بدهید، باید خود را با فرد دیگری همسان‌سازی کنید؛ به عبارت دیگر با به‌کار بردن ویژگی‌های شخصیتی فردی دیگر به هویت خود شکل بدهید و از طریق تقلید، ویژگی‌های او را در خود بگنجانید.

پیش از شکل‌گیری این همسان‌سازی باید به شکل مبهم هم که شده عناصری مشابه را در وجود خود و فرد مقابل شناسایی کنیم. این فرآیند همان چیزی است که فروید آن را فانتزی (خیال‌پردازی) اولیه نامیده است. در طول

1. J. Laplanche and J.B. Pontalis, *Vocabulaire de la psychanalyse* ("The Vocabulary of Psychoanalysis"), (Paris: Presses Universitaires de France, 1967), p. 184.

این خیال‌پردازی اولیه با فرد مقابل در ارتباط قرار می‌گیریم. این تمایل درونی که یونگ بعدها آن را کهن‌الگو نامید، فرزند پسر را قادر می‌کند تا هویت خود را در پدرش بشناسد.

زنان خودبه‌خود زن هستند، مردان باید مرد شوند

اولین موضوع ارتباطی کودک و اولین چیزی که او می‌شناسد، وجود مادرش است. برای این‌که کودکی پسر، «مرد» شود باید از این خیال‌پردازی اولیه درباره‌ی مادر، به سوی همسان‌سازی هویت خود با پدرش حرکت کند. این انتقال هویت چنان فرآیند ظریف و پرخطری است که در جوامع ابتدایی و قبیله‌ای طی مراسمی خاص و با کمک فردی بالغ انجام می‌شود.

مراسم تشرف به بلوغ یکی از مهم‌ترین و فراگیرترین آیین‌ها در سرتاسر جهان است. مراسم تشرف به بلوغ برای دختران با وجود این‌که در برخی نواحی وجود دارد، اما به اندازه‌ی این مراسم برای پسران همه‌گیر نیست. در حقیقت درباره‌ی هویت جنسی می‌توانیم بگوییم که زنان خودبه‌خود صاحب هویت جنسی خویش هستند، در حالی که هویت جنسی «مردان» باید ساخته شود.^۱ شروع خونریزی ماهانه که نشانه‌ی بلوغ دختران و توانایی آنها برای بیچه‌دار شدن است، هویت زنانه را در آنها اثبات می‌کند و خودبه‌خود تشرفی طبیعی است برای ورود به بلوغ و گذر از دوران کودکی و نوجوانی به دوران زنانگی. در حالی که برای مردان تغییرات طبیعی باید با روندی آموزشی همراه شود تا از مرحله‌ی همسان‌سازی با مادر گذر کند. آیین‌های تشرف به منظور بزرگداشت جدایی فرزند پسر از مادر و شروع هویت جدیدش به‌عنوان یک مرد، برگزار می‌شود.

1. Anthony Stevens, *Archetypes: A Natural History of the Self*, (New York: William Morrow, 1982), p. 154.

پدر غایب ۹

واقعیت این است که مراسم تشرف برای پسران نوجوان به قدری گسترده و رایج است که گاهی از خود سؤال می‌کنیم اگر این مراسم وجود نداشت، آیا هویت مردانه در این پسران نوجوان شکل می‌گرفت. زیست‌شناس‌ها در این مورد توافق دارند که همگی ما در مراحل اولیه‌ی حیات و شکل جنینی، زن هستیم. در مراحل اولیه‌ی بارداری، پسر بودن جنین غیرقابل تشخیص است. به نظر می‌رسد که مردانگی چیزی است که باید به جنین اضافه شود و احتمالاً دلیل شکننده بودن مردانگی نیز همین است.

این واقعیت زیست‌شناسی توضیح می‌دهد که هویت مردانه دست‌کم در سطح روان‌شناسی باید دائماً با حضور مردی دیگر تقویت شود تا ثابت باقی بماند. این‌که در برخی قبایل، مردان کار دوخت و دوز و بافندگی را به عهده دارند و زنان در مزارع کشاورزی می‌کنند، نشان‌دهنده‌ی این واقعیت است که آنچه ما از مردانگی می‌دانیم، در صورتی که در طی مراسمی آیینی بیدار نشود، به شکل نهانی و خفته باقی خواهد ماند.

در این مراسم آیینی، همسان‌سازی با پدر جای همسان‌سازی با مادر را می‌گیرد. همچنین جالب است عنوان کنیم که در خانواده‌هایی که پسر با مادر زندگی می‌کند، این مراسم به شکل ادامه‌ی زندگی پسر همراه با پدر تغییر می‌کند. برخی از این همسان‌سازی‌ها به صورت هم‌زمان در روان انجام می‌شود. برای این‌که پسری هویت خود را در پدرش بشناسد، حضور پدر الزامی است.

مثلث

هر مردی برای تکامل باید هویت خود را در مادر و پدرش بشناسد. در این حالت مثلث «پدر - مادر - فرزند پسر» باید جای خود را به جفت «مادر - فرزند پسر» بدهد. اگر پدر غیبت داشته باشد، انتقال هویت از مادر به پدر انجام نخواهد شد و فرزند پسر در هویتی که از مادرش می‌گیرد، زندانی و محبوس باقی خواهد ماند. غیبت پدر در این مواقع به‌طور خودبه‌خودی اثرگذاری

مادر را افزایش می‌دهد. در این حالت مسئولیت مادر سنگین و سنگین‌تر خواهد شد، به طوری که گاهی تحمل آن برایش سخت است. در چنین وضعی این مثلث تشکیل نمی‌شود و نتیجه‌ی ساده‌ی آن به این شکل خواهد بود که پسران تبدیل به غول‌هایی با پاهای رُسی می‌شوند.

اگرچه در صفحات بعدی متوجه می‌شوید که مادران در شکل دادن به تصویر مردان نقش مهمی بازی کرده‌اند، باید در ذهن داشته باشیم که این داستانی سه‌وجهی است؛ مثلث عشق. اگرچه ادبیات «روان تحلیلی» به اندازه‌ی کافی درباره‌ی اثرات مادران روی فرزندان پسر بحث کرده است، در این مورد فراموش کرده عنوان کند که این مادران به دلیل غیبت پدران، حاضر و قادر مطلق بوده‌اند. این پدران به قدری غایب بوده‌اند که گویی اصلاً وجود خارجی ندارند. این روزها هنگامی که شکایت بیمارانم درباره‌ی مادران‌شان را می‌شنوم، به وضوح از این نکته آگاه می‌شوم (اگرچه ممکن است چنین چیزی هرگز به زبان نیاید) که پدران آنها غیبت داشته‌اند. به همین دلیل در چنین مواقعی سؤال‌هایی می‌پرسم و بحث را به مسیری هدایت می‌کنم که از رابطه‌ی میان آنها و پدرشان آگاه شوم. چنین کاری ضروری است، چرا که حفره‌ی سیاهی که توسط این پدران غایب ایجاد می‌شود، معمولاً با مواردی مثل اندوه، احساس گناه، کمال‌گرایی و بی‌اعتمادی پر می‌شود که ممکن است حتی با سال‌ها روان‌درمانی نیز پنهان باقی بماند. داشتن مادری سلطه‌جو، با حمایت بیش از اندازه و سرکوبگر معمولاً نشان‌دهنده‌ی این است که پدر در این خانواده غایب بوده است.^۱

پدر حاضر

پدر اولین شخص دیگری است که فرزند خارج از رحم مادر با او ملاقات می‌کند. برای هر نوزادی پدر در مرحله‌ی اول نشان‌دهنده‌ی

1. Stephen A. Shapiro, *Manhood, a New Definition* (New York: G.P. Putnam's Sons, 1984), p. 97.